

فی المفردات الهمزة حرف ترد لنداء القريب و المتوسط و للمضارعه و للتسوية (۱) و هی الداخله علی جمله فی محل المصدر نحو: «سواء علیهم أ اندرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون» و للاستفهام فیطلب بها التصور و التصدیق (۲) نحو: «أ زید فی الدار ام عمرو» و «أ فی الدار زید ام فی السوق» (هر دو مثال برای تصور است) بخلاف هل لاختصاصها بالتصدیق.

(۱) همزه تسویه:

اولاً جمله ایست که برا تساوی بر قرار گردن بین دو شیء ذکر میشود و ثانیاً جمله مابعدش را تأویل به مصدر میبرد. توجه کنید که تسویه بودن همزه وابسته به بودن لفظ سواء نیست بلکه بدون آن هم تسویه وجود دارد. توجه کنید که این دو کار مستقل نیست بلکه یکی از آنها یعنی تأویل به مصدر بردن یک کار لفظی است و تسویه هم کار معنوی است که هر دو را انجام میدهد.

(۲) استفهام دو نوع است:

۱. تصویری

جایی که مستفهم عنده، یکی از طرفین نسبت باشند.

■ أ زید فی الدار أم عمرو؟

در این مثال متکلم عالم به نسبت است و میداند که فردی در خانه وجود دارد اما جهلش به ماهیت آن شخص تعلق گرفته است؛ به عبارت دیگر جاهل به مسندالیه است.

■ أ فی الدار زید أم فی الحجره ؟

فرد میداند که زید وجود دارد اما نمیداند که کجاست.

■ أ زیداً ضربت ام عمراً ؟

متکلم میداند که شما ضارب بوده ای اما نمیداند که چه کسی را زده ای ؟

۲. تصدیقی

جایی که مستفهمٌ عنه، خود نسبت باشد.

■ أ جاء زيدٌ؟

در این مثال جهل متکلم نسبت به اصل وقوع مجيء است.

توجه کنید که یکی از نشانه‌های استفهام تصدیقی این است که میتوان در پاسخ آن نعم او لا گفت اما در پاسخ استفهام تصویری نمیتوان این ها را گفت.

ادات استفهام هم به چند دسته تقسیم میشوند.

۱. بعضها مختصٌ بالاستفهام التصوری

۲. بعضها مختصٌ بالاستفهام التصدیقی

۳. (أ) مشتركٌ بین التصوری و التصدیقی

آن: بالفتح و التخفيف ترد اسمیه و حرفیه.

(۳) فالاسمیه هی ضمیر المخاطب کانت و انتما اذ ما بعدها حرف الخطاب اتفاقا.

و الحرفیه ترد ناصبه للمضارع و مخففه من المثقله و مفسرهٌ و شرطها التوسط بین جملتين أولهما بمعنی القول و عدم دخول جار علیها و زائده(زیادکننده معنا) و تقع غالبا بعد لما(توقیتیة) و بین القسم و لو.

(۳) آن:

دو نوع است:

۱. اسم:

در ضمائر منفصل مرفوعی مخاطب. انت و ... انتن (بعضی میگویند که ان ضمیر است و تاء حرف خطاب است و ...) بر سر اینکه تاء حرف خطاب است همه اتفاق نظر دارند اما شیخ بها قائل است که ان

ضمیر است و تاء حرف خطاب است و بعضی دیگر میگویند که کل انت ضمیر است و تاء هم حرف خطاب است و ...

۲. حرف:

(۱) ناصبه

(۲) مخففه از مثقله

(۳) مفسره

دارای سه شرط است:

(۱) بین دو جمله باشد

(۲) فعلی که در جمله اولی قرار گرفته است در معنای قول باشد، البته نباید لفظ

قول باشد (زیرا مفعول به میشود)

(۳) حرف جر بر سر آن داخل نشده باشد.

▪ اوحینا الینا آن اصنع الفلک

ان میان دو جمله است و فعل جمله اول معنا قول میدهد زیرا وحی معنا

قول دارد.

(۴) زائده

(۱) بعد از «لما» ی توقیتیة:

▪ لما آن جاء البشیر (زمانیکه بشیر آمد)

(۲) بین قسم و «لو»:

▪ والله ان لو ضربتَ ضربتُ

و ان: بالكسر و التخفیف ترد شرطیه و نافیة نحو ان الكافرون الا فی غرور و مخففه من المثقله نحو ان كل لما جمیع لدینا محضرون فی قراءه التخفیف.

و متی اجتمعت ان و ما فالمتاخره منهما زائده.

اقسام ان:

۱. شرطیه

▪ ان تضربُ أُضربُ

۲. نافیة

■ ان الكافرونَ اَلَّا فِى غرورٍ

بعضی قائل هستند که ان نافیہ عمل شبیه به لیس را انجام میدهد و ان 

شبیه به لیس غیر از این مورد نیست مانند: ان الکسلانُ محموداً

۳. مخففه از مثقله

■ ان کلّ لَمَّا جمیع

■ ان کلّ لَمَّا جمیعُ

ان وقتی مخففه از مثقله میشود میتواند عملش باقی بماند میتواند عملش از

بین بروند مانند مثال دوم

۴. ان زائده:

بعد از مای نافیہ زائده میشود.

■ ما ان زیدُ قائمُ

همچنین اگر «ما» قبل از «ان» بیاید، ما زائد میشود. 

انّ: بالفتح و التشدید حرف تاکید و تاول مع معمولیها بمصدر من لفظ خبرها ان کان مشتقا و بالکون ان کان جامدا نحو بلغنی انک منطلق و ان هذا زید(بلغنی کونه زیداً).

انّ: بالكسر و التشدید ترد حرف تاکید تنصب الاسم و ترفع الخبر و نصبهما لغه (طبق یک گویش) و قد تنصب ضمیر شان مُقدراً فالجمله خبرها و حرف(عطف به حرف) جواب ک «نعم» و عدّ المبرد من ذلک قوله تعالى «ان هذان لساحران» و ردّ بامتناع اللام فی خبر المبتدا.


انّ:

۱. حرف تأکید

(۱) بر طبق مشهور نصب به اسم و رفع به خبر میدهد ولی بر طبق بعضی از لغات


نصب به اسم و خبر میدهد.


۲) گاهی اسم ان ضمیر شأن محذوف است که در این صورت خبر آن جمله می باشد.
▪ ان من اشد الناس عذاباً يوم القيامة المصرون
من اشد (خبر مقدم) المصرون (مبتدای مؤخر) و کل جمله اسمیه، خبر برای
ان است و اسمش ضمیر شأن محذوف است

 **کان هم گاهی به همین صورت میشود و اسمش ضمیر شأن مستتر است و**
خبرش جمله است مانند: کان الناس صنفان، که میگویند که ضمیر شأن
مستتر در کان را اسم کان میگیرند و کل الناس صنفان که جمله است را
خبر کان میگیرند. زیرا اگر خود کان عمل میکرد میشد صنفین زیرا خبرش
را منصوب میکند و حال که نکرده است به این صورت توجیه میشود.
۲. حرف جواب:

همان کاری که نعم انجام میدهد را انجام میدهد مانند مثال زیر طبق یک قول و
قرائت خاص:

▪ قالوا **ان** هذان لساحران يريدان ان يخرجاك من ارضك بسحرهما و يذهبا
بطريقتكم المثلى (طه/۶۳)

 لام ابتدا فقط و فقط بر سر مبتدا وارد میشود مگر در موردی که ان بر سر مبتدا داخل میشود
که در این حالت بر سر خبر داخل میشود.

 طبق نکته فوق اگر جناب آقای مبرد میگوید که ان از حروف مشبیه بالفعل خارج است پس
چرا لام ابتدا بر سر خبر داخل شده است؟ زیرا فقط اگر ان مشبیه باشد میتواند لام بر سر
خبر درآید.

بنابراین متوجه میشویم که ان قطعاً مشبیه است. (رجوع کنید به مبحث اسم اشاره)

اذ: ترد ظرفاً للماضي فتدخل على الجملتين و قد يضاف اليها اسم زمان نحو حينئذ و يومئذ
و للمفاجاه بعد «بينما» او «بيننا» و هل هي (=فجائيه) حينئذ حرف او ظرف (اي اسم) خلاف.

اذ:

۱. ظرف برای زمان ماضی

(۱) اذ ظرفیه هم بر جمله اسمیه داخل میشود و هم بر جمله فعلیه

▪ اذ انتم قليل

■ اذ قال ربك

۲) گاهی اذ مضاف الیه برای یک ظرف زمان واقع میشود. مانند حینئذ، یومئذ
۲. فجائیة

اذی که بعد از لفظ بینا یا بینما واقع میشود.

■ خرجتُ بینما او بینا اذ اسدُ بالباب (خارج شدم ناگهان شیر پشت در بود)

اذا: ترد ظرفاً للمستقبل فتضاف الی شرطها و تنصب بجوابها و تختص بالفعلیه و نحو اذا السماء انشقت مثلوا ان احد من المشركین استجارک. و للمفاجاه (عطف به ظرفاً) فتختص بالاسمیه نحو خرجت فاذا السبعُ واقف و الخلاف فیها کاختها (اخت=نظیر=اذ).

نکات:

۱. اذای ظرفیه استقبالیه (شرطیه)

۱. اذای ظرفیه به شرطش اذافه میشود و عامل در آن جزائش میباشد.

■ اذا ضربتَ ضربتُ

اذا ظرف است و عاملش فعل جمله جزا است و همچنین اضافه شده است
بر جمله ضربتَ که جمله شرط است.

۲. اذا فقط بر جمله فعلیه داخل میشود.

? پس آیات اذا السماء کدرت چه حکمی دارد؟

میگویند که اصلش این بوده است اذا [کدرت] السماء کدرت

اصل در جزا و شرط اذا این است که استقبال بیاید اما گاهی هم به اغراضی ماضی هم می آید.

۲. اذای مفاجاه:

مختص جمله اسمیه است.

■ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (شعراء/۳۲)

ام: ترد للعطف متصله و منقطعه فالمتصله المرتبط ما بعدها بما قبلها و تقع بعد همزه التسويه و الاستفهام و المنقطعه ك «بل» (در معنا) (۱) و حرف تعريف و هي لغه حمير.

(۱) بل نیز ماقبل و مابعدش مرتبط نیست.

ام:

۱. حرف عطف:

(۱) متصله

ام ای که ماقبل و مابعدش مستقل نبود و به یکدیگر ارتباط و اتصال دارند. در دو محل:

(۱) بعد از همزه تسويه

▪ سواءٌ عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم

(۲) بعد از همزه استفهامی که برای طلب تعیین استعمال شود

▪ أزيدُ في الدار أم عمرو

(۲) منقطعه

هر یک از ماقبل و مابعدش مستقل باشند

▪ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأَرْيَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) **أَمْ** يَقُولُونَ أَفْتَرَّه (سجده)

اتصال معنوی میان ماقبل و مابعد وجود ندارد و به همین دلیل است که میگویند ام منقطعه به معنای «بل» است.

ام منقطعه بر مفرد داخل نمی‌شود. 

۲. حرف تعريف:

طبق لغت قبیله حمیر است. این قبیله به جای ال تعريف از ام استفاده میکنند. و

میگویند که سائلی از این قبیله از پیامبر در مورد روزه در سفر پرسیدند

أمن أمبرٌ في أمصيامٍ في أمسفر؟ پاسخ پیامبر: ليس من أمبر في أمصيام في أمسفر

توجه کنید که بر و صيام و سفر تنوین نمیگیرند زیرا ام که معادل ال تعريف است

اما: بالفتح و التثديد حرف تفصيل غالبا و فيها معنى الشرط للزوم (لام=دليل) الفاء و التزم حذف شرطها و عوض بينهما عن فعلها (فعل=شرط) جزء مما في حيزها (حيز=بعدش و ها=فاء) و فيه (ها=جزء مما ...) اقوال و قد تفرق التفصيل كالواقعه في اوائل الكتب.


أما:

حرفی است که در استعمالش هر دو معنای زیر را افاده میکند:

۱. اولاً: مفید معنای **شرط** است. افاده معنای شرط در اما همیشگی است.

۲. ثانياً: مفید معنای **تفصیل** است. افاده معنای تفصیل غالبی است.

 نکته ۱: توجه کنید که اما مفید معنای تأکید هم هست که در متن صمدیه بیان نشده است.

 نکته ۲: تقدیر «اما» این است: «مهما یکن من شیء...» به این معنا که به جای یکن و شیء باید آنچه در جمله مورد نظر بیان شده است را قرار میدهیم.

■ اما زیدٌ ففائِمٌ

تقدیر جمله به این صورت است: مهما یقم شخصٌ فزیدٌ ففائِمٌ

■ اما زیدٌ فاکلٌ

تقدیر جمله: مهما یأکل شخصٌ فزیدٌ آکلٌ (اگر قرار باشد شخصی بخورد پس زید خورنده است) این جمله در مقامی گفته میشود که متکلم در مقام بیان تفصیل یک بحث مجمل است مثلاً در حال بیان خصوصیات افراد مختلف است.

■ وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)
/اعراف/

میبینیم که مهما از ادوات شرط هم هست و جزم به تأت داده است و فما ... جواب شرط است.

■ مثال برای حالتی که اما افاده معنای تفصیل ندارد: مانند اما که در ابتدای کتب و خطابه ها آورده میشود و میگویند اما بعد ...

? چطور چنین «اما»ی افاده معنای شرط دارد؟

تقدیر جمله این است که: مهما اقل قولاً او اکتب کتاباً اما بعد ...

? پس بعد از اما بعد ... فاء جواب شرط چرا وجود ندارد؟

نحویون میگویند که وقتی گفته میشود بعد ... ، اما محذوف است و وقتی گفته میشود اما بعد ... فاء جواب شرط محذوف است.

نکته ۳: شرط «اما» همواره حذف میگردد. 

نکته ۴: همواره بعد از حذف شرط، یکی از اجزاء جزاء بین اما و فاء فاصله میشود. 

اما توجه کنید که در جمله اما زید فقائمٌ ، زید مبتدا است و قائمٌ خبر است.

اِما: بالكسر و التشدید حرف عطف علی المشهور و ترد للتفصیل نحو: «اما شاکرا و اما کفورا» و للابهام و الشک و للتخیر و الاباحه و اما(مبتدا) لازمه(خبر) قبل المعطوف علیه بها(ها=امای دوم) و لا تنفک(هی=امای دوم) عن الواو غالباً.

اِما:

حرف عطفی است که فقط مفید یکی از معانی پنجگانه زیر میباشد:

۱. تفصیل

■ **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (انسان/۳)**

۲. ابهام

■ **وَآخَرُونَ مُرْجُونَ لِمِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (توبه/۱۰۶)**

۳. شک

▪ جاءِ اِمًّا زَيْدٌ وِ اِمًّا بَكْرٌ

۴. تخییر

▪ تَزَوَّجُ اِمًّا هِنْدًا وِ اِمَّا خَتْمَهَا (ازدواج کن یا با هند یا با خواهرش)

۵. اباحه

▪ تزوج اما هنداً و اما فاطمه

🔦 فرق بین تخییر و اباحه این است که در تخییر، جمع بین بنهما جایز است و در تخییر جایز نیست.

🔦 قبل از معطوف علیه به اما، باید امای دیگری ذکر شود.

از میان این دو اِمًّا کدامیک عاطفه است؟

طبق متن صمدیه معلوم است که به اعتقاد شیخ بهایی، امای دوم عاطفه است اما اینکه امای اول مفید چه معنایی است اختلاف است. البته بعضی هم میگویند واو عاطف است و بعضی میگویند واو+اما دوم عاطف است.

🔦 قالباً قبل از امای دوم، واو ذکر میشود و گاهی هم ذکر نمیشود مانند: خذ اما هذا اما ذاک

أَيٌّ: بالفتح و التشديد ترد اسم شرط نحو: «أياً ما (زائده) تدعو(جمله شرط با فعل مجزوم که قرینه شرطیه بودنِ ای است) فله الاسماء الحسنی(جمله جزاء) و اسم استفهام نحو: «ای الرجلین قام» و دالّه علی معنی الکمال نحو: «مررت برجل ایّ رجل»(گذشتم از کنار مردی که عجب مردی بود) و وصله لنداء ذی اللام نحو: «یا ایها الرجل» و موصوله و لا یُعرب(۱) من الموصولات سواها نحو: «أكرمُ ایاً أكرمُک»(اکرام کن همان شخصی را که من اکرام کردم).

(۱) موصولات جزء مبنیات هستند و از میان این موصولات فقط ای است که معرب است.

استعمالات:

هیچ گاه دو قسم از اقسام زیر با هم جمع نمیشود.

۱. اسم شرط

۲. اسم استفهام

۳. کمالیه

۴. وُصله

ایّ ای که برای وصل کردن حرف ندا به منادای ال دار استعمال میشود.

۵. موصوله

بل: حرف عطف و تفید بعد الاثبات صرف الحکم عن المعطوف علیه الی المعطوف و بعد النهی و النفی [تفیداً] تقریر (=تثبیت) حکم الاول (معطوف علیه) و اثبات ضده للثانی او نقل (عطف به تقریر) حکمه (=هـ=اول) الیه (=هـ=ثانی) عند بعض.

بل حرف عطفی است که دارای معانی زیر است:

۱. بعد از اثبات:

○ برگرداندن حکم از معطوف علیه به معطوف

■ جاء زیدٌ بل عمروٌ

یعنی حکمی که برای زید آمده است را به عمرو میبرد و اینکه آیا زید هم آمده است یا نه این جمله ساکت است.

۲. بعد از نفی:

دو قول است

○ بعضه‌هم: حکم اول را تقریر کرده و ضد آن را برای مابعد ثابت میکند.

■ ما جاء زیدٌ بل عمروٌ

میگوید که زید نیامد و عمر برعکس آن یعنی آمد.

○ بعضه‌هم: حکم اول را عیناً برای دومی ثابت میکند.

■ ما جاء زيدٌ بل هم عمروٌ

به این معناست که عمرو نیامد و در مورد زید هم ساکت است.

حاشا: ترد للاستثناء حرفا جارا او (اشاره به اختلاف) فعلا جامدا و فاعلها (ها=حاشایی که فعل جامد است) مستتر عایدا الی مصدر مُصاغٍ مما قبلها او [عایداً الی] اسم فاعل او بعضٍ مفهومٍ ضمنا منه (ه=ماقبل) و للتنزیه نحو: «حاشا لله» و هل هی اسمٌ بمعنی برائه او فعلٌ بمعنی برئتُ او اسمٌ فعلٍ بمعنی اُبرءٌ خلافٍ.

دو قسم دارد:

۱. استثنائیه

(۱) حرف جرّ

(۲) فعل جامد

فاعلش واجب الاستتار است که در مرجع ضمیرش سه قول است.

○ مصدر مستفاده از فعل ماقبل

○ اسم فاعل مستفاد از فعل ماقبل

○ بعضی مستفاد از ماقبل است.

۲. تنزیهیه

سه قول است که همگی میگویند که برای ابعاد از سوء است و اقوال به این منظور است که صیغه این حاشا در تقدیر چیست و این اقوال سه گانه عبارت اند از:

○ «اسم» به معنای برئت

○ «فعل ماضی» به معنای برئتُ

○ «اسم فعل» به معنای اُبرئُ یا برئتُ

■ قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا هَذَا بَشَرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيْمٌ (یوسف/۳۱)

مثلا این آیه در مقام دور کردن حضرت یوسف از ناپاکی است.

حتی: ترد عاطفه بجزء اقوی او اضعف (غیرمنصرف) بمهله (=ترتیب) ذهنیه و تختص بالظاهر عند بعض و حرف (عطف عاطفه) ابتداء فتدخل على الجمل و ترد جارة فتختص بالظاهر خلافا للمبرد و قد ينصب بعدها المضارع بان مضمرة لا بها خلافا للكوفيين.

سه قسم دارد:

۱. عاطفه

سه مطلب در این مورد بیان شده است.

(۱) معطوف به حتی گاهی اقوای از معطوف^۱ علیه است و گاهی اضعف از معطوف علیه است

▪ مثال اقوی: مات الناس حتى الانبياء

▪ مثال اضعف: قدم الحجاج حتى المشاء

همه حاجی ها آمدند حتی آن پیاده ها هم آمدند.

(۲) بین معطوف و معطوف علیه حتی، مهلت و ترتیب ذهنی وجود دارد.

▪ در مورد مثال اقوی به این صورت است که در ذهن مردم کسانی که اولی به مردن هستند یا در مورد اضعف کسانی که اولی به آمدن هستند کسانی هستند که پیاده نیستند، بنابراین اینها که اولی هستند را باید اول ذکر کنیم.

(۳) طبق نظر بعضی از نحات، حتی عاطفه، مخصوص به اسم ظاهر است. به این معنا که نمیتواند ضمیر را عطف کند.

۲. حرف ابتداء

بر جمله داخل میشود.

۳. جاره

۱) فقط جرّ به اسم ظاهر میدهد، البته مبرد میگوید که به ضمیر هم جرّ میدهد.

۲) گاهی فعل مضارع بعد از حتی جارّ منصوب به آن مقدره میشود.

اقسام حتی بحث شد و معانی حتی نیز دسته بندی خاصی دارد که در مغنی بحث میشود.



الفاء: ترد رابطهً للجواب الممتنع جعله (جعل فاعل ممتنع) شرطاً (مفعول دوم جعل) و حصر فی سته مواضع و لربط شبه الجواب نحو: «الذی یاتینی فله درهم» و عاطفه (عطف به رابطه) فتفید التعقّب و الترتیب بنوعیه فالحقیقی نحو: «قام زید فعمرو» و الذکری نحو: «و نادى نوحُ ربه فقال» و قد تفید (هی=الفاء) (۱) تَرْتُبَ لآحقها علی سابقها فتسمى فاء السببیه نحو فتصبح الارض مخضره و قد تختص حينئذ باسم النتيجة و التفریع و قد تنبى ء عن محذوف فتسمى فصیحه عند بعض (قید برای عاطفه بودن یا نبودن است) نحو: «اضرب بعصاک الحجر فانفجرت».

(۱) نمیتوان گفت یفید زیرا الفاء در ماقبل آمده است و مرجع قرار گرفته است فقط یک وجه دارد و باید تفید گفته شود.

اقسام فاء:

۱. رابطه، جزاء:

در دو موضع داخل میشود

(۱) بر سر جزاء

هر جزائی که شرط قرار دادن آن ممتنع باشد، دخول فاء بر سر آن واجب است که در ۶ موضع است

(۱) جایی که جزاء جمله اسمیه باشد

(۲) جایی که جزاء فعل جامد باشد

(۳) جایی که جزاء جمله انشائیه باشد

(۴) جایی که جزاء فعل ماضی مقرون به قد باشد.

۵) جایی که جزء با حرف استقبال شروع شده باشد.

۶) جایی که جزء با صدارت طلب شروع شده باشد.

۲) بر سر شبهه جزء می آید.

قاعده: هرگاه مبتدا موصول باشد، غالباً آن جمله متضمن شرط و جزء میشود. به عنوان مثال وقتی میگوییم: «الذی یأتینی» (شبهه شرط) فله درهم (شبهه جزء)» (معنا: هر کسی که بیاید به او درهمی میدهم)

۲. عاطفه:

دو قسم دارد

(۱) غیر سببیه

دو مطلب را افاده میکند.

(۱) ترتیب (به معنای پشت سر هم بودن)

(۱) حقیقی

هنگامی که معطوف و معطوف علیه از نظر مصداقی مجزا باشند.

◆ ضربَ زیدُ فعمروُ (زید زد بلافاصله عمر هم زد)

(۲) ذکری

هنگامی که مع و مع علیه از نظر مصداقی یکی باشند.

◆ نادى نوحُ فقالَ ... (قال بر نادى عطف شده است و ترتیب

حقیقی نیست زیرا قول همان ندا است و به این صورت نیست

که حضرت نوح اول ندایی داشته است و بعد قول هم داشته

است بلکه یکی است و فقط ترتیب ذکری وجود دارد.)

(۲) تعقیب (به معنای بلافاصله بودن)

(۲) سببیه (نتیجه، تفریح)

دلالت میکند بر سببیتِ ماقبل (معطوف علیه) برای مابعد (معطوف).

■ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (حج/۶۳)

(۳) فصیحه:

دلالت میکند بر جزء محذوف کلام

■ فَكُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ (۶۰/بقره)

در این آیه قبل از فاء یک ضرب وجود داشته است که محذوف است به این معنا که ضربه ای زده شده است و انفجار رخ داده است.

فصیحه به معنای مُفْصِحَه است و به معنای آشکار کننده است.

قد: ترد اسما بمعنی یکفی او حَسَبُ نحو: «قدنی و قدی درهم و حرف تقلیل مع المضارع و تحقیق مع الماضي غالباً(قید ماضی و مضارع) قیل و قد تقربه من الحال(۱) و من ثم التزمت فی الحالیه المصدره به و فیه بحث مشهور.

(۱) یعنی ماضی را به حال نزدیک میکند. میگوید که با توجه به این قیل متوجه میشویم که چرا جمله حالیه مصدره به ماضی با قد آمده است ، علت اش این است که با قد زمانش به حال نزدیک شده است و توانسته حالیه شود.

انواع قد:

۱. اسمی

(۱) اسم فعل به معنای یکفی

(۲) اسم به معنای حَسَبُ (مبنی است)

تفاوت قسم اول و دوم:

تفاوت معنایی نیست و هر دو به معنای کافی است میباشد و دو تفاوت وجود دارد به این ترتیب:

(۱) قسم اول قد، مابعدش را بنابر مفعول بودن منصوب میکند و قسم دوم، مابعد خود را مجرور میکند بنابر مضاف الیه بودن.

(۲) تفاوت دیگر این است که اگر بعد از قسم اول یاء متکلم بیاید باید نون

وقایه فاصله شود و باید بگوییم قدنی، اگر بعد از قسم دوم قد بیاید، فاصلی نیست و میشود قدی

▪ قد زیداً درهمٌ (قد اسم فعل است و زیداً مفعولش)

▪ قد زیدِ درهمٌ (قدِ اسمی است)

۲. حرفی

(۱) حرف تقلیل

جایی که قد بر مضارع داخل شود

▪ قد یضربُ (گاهی میزند)

(۲) حرف تحقیق

جایی که قد بر ماضی داخل شود

▪ قد ضرب (قطعا زد)

و **قط:** ترد اسم فعل بمعنی انته و کثیرا ما تحلی بالفاء نحو قام زید فقط و ظرفا لاستغراق الماضی منفیا و فیه خمس لغات و لا تجامع مستقبلا .

دو معنا دارد:

۱. اسم فعل به معنای **انته** (معنای امر از انتهی ینتهی)

این قسم کثیرا به همراه فاء زینت استعمال میشود

▪ قام زیدٌ فقط (قام زیدٌ **انته**)

به این معنا که متکلم به مخاطب میگوید: زید ایستاده است پایان ببخش، یعنی تنها زید ایستاده است.

بنابراین فقط دو کلمه است : فاء زینت + قط

قط اسم فعلی یک لغت بیشتر ندارد که عبارت است از فتحه قاف و سکون



۲. ظرف زمان برای استغراق ماضی منفی

▪ ما قال لا قطُّ الا في تشهده

این مصرعی از شعری است که فرزدق برای امام صادق گفته است و گفته: هرگز حضرت لا را بر زبانش جاری نکرد مگر در تشهده نماز. به این معنا که وی کریم است. استغراق به معنای فراگیر بودن و تمامی زمان ماضی را شامل میشود.

نکته ۱: پنج لغت دارد:



(۱) قَطُّ

(۲) قَطٌّ

(۳) قَطُّ

(۴) قَطُّ

(۵) قَطُّ

نکته ۲: قط هیچگاه با فعل مضارع جمع نمیشود زیرا برای استغراق ماضی



است.

کم: ترد خبریه و استفهامیه و تشرکان فی البناء و الافتقار الی التمییز و لزوم الصدر و تختص الخبریه بجر التمییز مفردا (حال تمییز) او مجموعا و الاستفهامیه (عطف به خبریه) بنصبه و لزوم افراده.

دو نوع است:

۱. استفهامیه

۲. خبریه (چه بسیار)

کیف: ترد شرطیه فتجزم الفعلین عند الکوفیین (قیدِ جزم دادن است نه فعلین) و استفهامیه فتقع خبرا فی نحو کیف زید و کیف انت و مفعولا فی نحو: «کیف ظننت زیدا» و حالا فی نحو: «کیف جاء زید».

دو قسم دارد:

۱. شرطیه

بنابر نظر کوفیین جازمِ دو فعل است

▪ کیف تصنعُ أصنعُ (هرطور که تو اقدام میکنی اقدام میکنم)

۲. استفهامیه

برای بیان حالت به کار میرود و سه نوع نقش در کلام میگیرد:

○ خبر

▪ کیفَ زیدُ

○ مفعول

▪ کیفَ ظننتَ زیداً (زید را چگونه یافتی؟)

○ حال

▪ کیف جاءَ زیدُ؟ (کیف حالِ مجیء است)

لو: ترد شرطیه فتقتضی امتناع شرطها و استلزامه لجوابها و تختص بالماضی و لو مؤولا و بمعنی ان الشرطیه و لیست جازمه خلافا لبعضهم و بمعنی لیت نحو: «لو ان لنا کره و مصدریه و قد مضت».

چهار قسم دارد:

۱. شرطیه ماضویه

دو مطلب را افاده میکند

(۱) امتناع شرط

(۲) استلزام الشرط للجزاء (یعنی اگر شرط محقق میشد جزاء هم محقق میشد لکن شرط محقق نشده است پس جزاء هم محقق نشده است)

▪ لو جئتَ اكرمْتُكَ

توجه کنید که لو، ماضوی است و مانند إن معنا نمیشود. این جمله دو مطلب را میفهماند اولاً مجیء محقق نشده است و ثانیاً شرط آمدن استلزام داشت با اکرام که محقق نشده است.

۲. شرطیه استقبالیه

به همان معنای إن شرطیه است اما جازم نیست.

▪ وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ (۹/نساء)

و کسانی که اگر فرزندان ناتوان پس از خود به جای می گذارند، بر آنان [از ضایع شدن حقوقشان] بیم دارند، باید [از اینکه حقوق یتیمان دیگران را ضایع کنند] بترسند.

۳. تمنیّه (به معنای تمنی)

دلیل تمنی بودن اش منصوب شدن فعل مابعد است زیرا گفتیم که [طلب+فاء+مضارع] باعث منصوب شدن فعل مضارع میشود و بنابراین لو به معنای طلبی و تمنی بوده است که این اتفاق افتاده است.

▪ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (شعراء/۱۰۲)

۴. مصدریه

▪ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ (بقره/۱۰۹)

لولا: حرف ترد لربط امتناع جوابه بوجود شرطه و تختص بالاسمیه و يغلب معها حذف الخبر ان كان كونا مطلقا (یعنی فعل عام باشد) (۱) و للتوبيخ و يختص بالماضی.

و للتحضيض و العرض فيختص بالمضارع و لو تاويلا.

(۱) مثال برای حالتی که خبر فعل عام نیست و حذف هم نشده است: لولا قومكِ حديثوا
اهلٍ بالاسلام لَهَدِمْتُ كَعْبَهُ

انواع لولا:

۱. امتناعیه

(۱) برای ایجاد ارتباط بین وجود شرط و امتناع جواب به کار میرود.

▪ لولا علی علیه السلام لَهَلَّكَ عَمْرَ (ل)

(۲) لولا امتناعیه مختص به جمله اسمیه است

(۳) خبر این جمله اسمیه که در فوق آمد، غالباً حذف میشود. به این ترتیب که تقدیر
جمله فوق این است لولا علی [موجود] ...

۲. توییحیه

به معنای پشیمان کردن فرد برای ترک فعل است.

این نوع لولا، مختص به معنای ماضی است. 

▪ لَوْ لَا جَاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ (نور/۱۳)

۳. تحضيضیه

طلب با تندی

▪ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (نمل/۴۶)

۴. عرضیه

طلب با نرمی

▪ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ (منافقون/۱۰)

لما: ترد لربط مضمون جمله بوجود مضمون [جمله] آخری نحو لما قمت قمت و هل هی حرف او ظرف خلاف و حرف استثناء نحو: «ان کل نفس لما علیها حافظ» و جازمه للمضارع ک «لم» و تفرقان فی خمسہ امور.

اقسام

۱. ایجابیه

مضمون جمله دوم را به وجوه مضمون جمله اول ربط میدهد (لما ی شرطیه یا توقيتیه)

- لما قُمتَ قُمتُ (هرگاه بایستی میایستم)
- وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ (بقره/۸۹)

اختلاف است که این حرف است یا ظرف (اسم) است! 

۲. استثنائیه

همه اتفاق نظر دارند که حرف است

- ان کلُّ نفسٍ لَمَّا علیها حافظ (ای: اَلَا علیها حافظ)

۳. نافیہ

جازم فعل مضارع است و از جهت معنا شبیه لم نافیہ است که البته از ۵ جهت با یکدیگر متفاوت هستند.

(۱) لما با ادات شرط جمع نمیشود به خلاف لم

- وَ اِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ (۷۳)
(مائده)

(۲) منفی به لما تا زمان حال استمرار دارد به خلاف منفی به لم

- لَمَّا یضرب = هنوز نزده است ، به خلاف لم یضرب

(۳) منفی به لما نزدیک به زمان حال است به خلاف منفی به لم

(۴) منفی به لما متوقع الحصول است به خلاف منفی به لم

- لما یركب الامیر (زید هنوز سوار نشده است، اما انتظارش می رود)

۵) منفی به لما را با قرینه میتوان حذف کرد

▪ قاربتُ المدینةَ و لماً

ما: ترد اسمیه و حرفیه فالاسمیه ترد موصوله و نکره موصوفه نحو: «مررت بما معجبٍ لک» و صغه لکره نحو: «لامرٍ ما جدعٍ قصیرُ انفه» (۱) و شرطیهً زمانیه و غیر زمانیه و استفهامیه و الحرفیه ترد مشبّهه بلیس و مصدریه زمانیه و غیر زمانیه و صله و کافه.

(۱) قصیر نام فردی است و دماغ او بریده شده است و این اتفاق به علت امر عظیمی بوده است و نقش انفُ بدل اشمال است

اقسام:

۱. اسم

(۱) موصوله

▪ اکرمتُ ما رأیتُ

(۲) نکره موصوفه

▪ مررتُ بما معجبٍ لک (گذشتم از کنار چیزی که این صفت دارد که به تعجب دارنده است تو را)

ما، نکره است زیرا معجب که صفت آن است نکره آمده ، بنابراین نکره موصوفه است.

(۳) صفت برای نکره

▪ لامرٍ ما ضربتُ زیداً

به این معنا که برای امر عظیمی زید را زدم. در این مورد ما، ابهامیه است و صفت شده است برای امر، در حالتی که نمیخواهیم بگوییم آن امر چه بوده است

(۴) شرطیه

(۱) زمانیه

- فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ (توبه/۷) مادامیکه جلوی شما استقامت کردند، استقامت کنید.

(۲) غیرزمانیه

- مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ (بقره/۱۹۷) هر کار خیری که انجام می‌دهید خدا میداند.

(۵) استفهامیه

- وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷/طه)

۲. حرف

(۱) مشبیهه به لیس

(۲) مصدریه

(۱) زمانیه

- وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ **مَا دُمْتُ حَيًّا** (۳۱) /مریم)

تأویل به مصدر می‌رود که البته زمانیه هم است پس داریم: مدۀ دوامی حیا
دوام که مصدر است و زمانیه بودن را هم با مده ایجاد کرده ایم

(۲) غیرزمانیه

- بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶/ص)

(۳) صلّه (زائده)

- فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ (۱۵۹/آل عمران)

وجه تسمیه: لانها يتوصل بها الى زيادة الفصاحة، به این معنا که با این ما، فصاحت کلام زیاد میشود بنابراین به آن ما صلّه گفته اند.

■ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٍ (نساء/۱۷۱)

هل: حرف استفهام و تفرق عن الهمزة بطلب التصديق وحده و عدم الدخول على العاطف و الشرط و اسم بعده فعل و الاختصاص بالايجاب و لا يقال هل لم يقم بخلاف الهمزة نحو لم نشرح لك صدرک.

تفاوتهای هل با همزه استفهامیه:

۱. هل فقط برای استفهام تصدیقی به کار میرود به خلاف همزه که هم برای تصور است و هم برای تصدیق
۲. هل بر سر حرف عطف داخل نمیشود به خلاف همزه که داخل میشود مانند: أ و لم یصیروا
۳. هل بر سر شرط داخل نمیشود به خلاف همزه که داخل میشود مانند: أ إن دُکُرتُم
۴. هل بر اسمی که ما بعدش فعل باشد داخل نمیشود به خلاف همزه مانند: فَقَالُوا أ بَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَى ضَلَالٍ وَ سَعْرٍ (قمر/۲۴)
۵. هل اختصاص به ایجاب(جمله مثبت) دارد به خلاف همزه که هم بر موجب و هم بر غیرموجب داخل میشود مانند: أ لم نشرح لك صدرک

اللهم اشرح صدورنا بانوار المعارف و نور قلوبنا بحقائق اللطائف و اجعل ما اوردناه في هذه الورقات خالصا لوجهك الكريم و تقبله منا انك انت السميع العليم فانا نتوسل اليك بحبيبك محمد سيد المرسلين و آله الائمة المعصومين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين.